

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران

نظریه‌ی آزادی فیلیپ پتیت از دیدگاه انتقادی

پایان‌نامه کارشناسی ارشد فلسفه غرب
موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران

استاد راهنما: دکتر شاپور اعتماد

استاد مشاور: دکتر یوسف اباذری

علی معظمی جهرمی

۱۳۸۳

فهرست

چکیده

مقدمه: پتیت کیست؟

فصل اول: آزادی؛ رویکردها و رویارویی‌ها

فصل دوم: برلین و مفاهیم دوگانه آزادی

فصل سوم: هایک؛ آزادی محافظه‌کارانه

فصل چهارم: کوهن؛ مالکیت علیه آزادی

فصل پنجم: پتیت؛ آزادی به مثابه عدم سلطه

چکیده:

رساله حاضر به بررسی انتقادی مفهوم آزادی در نزد فیلسوف سیاست معاصر فیلیپ پتیت می‌پردازد. اهمیت نظریه پتیت در این است که او برپایه پژوهش‌های تاریخی کوئینتن اسکینر و نیز رجوع به تاریخ فلسفه سیاسی، مفهومی از آزادی (آزادی به‌مثابه عدم سلطه) را ارائه می‌دهد که بدیلی برای آزادی منفی لیبرالی به‌شمار می‌رود. پتیت میکوشد نشان دهد که این مفهوم‌پردازی از آزادی که اساساً با نظریه جمهوری خواهانه دولت سازگار است چه برتری‌هایی بر نظریه لیبرالی آزادی دارد.

در رساله حاضر پس از معرفی فیلیپ پتیت و زمینه بحث نخست آرای ایزایا برلین به عنوان مهم‌ترین شارح و معرف آزادی منفی (آزادی به‌مثابه عدم دخالت) را شرح داده‌ام. سپس دو فیلسوف دیگر یعنی جرالد کوهن و فردریش فون هایک را بررسی کرده‌ام که اگرچه هر دو به‌نحوی از مفهوم منفی آزادی استفاده می‌کنند اما از جنبه پیامدهایی که برای این آزادی قایل‌اند و از لحاظ کاستی‌هایی که برای آن می‌بینند با یکدیگر اختلاف جدی دارند.

طرح آرای کوهن و هایک، زمینه را برای مطرح کردن آرای پتیت فراهم می‌کند. پتیت از لحاظ ترسیم شکل آرمانی جامعه و حکومت به تعبیری در میانه کوهن و هایک قرار می‌گیرد اما رسیدن به این موضع را با طرح مفهوم‌پردازی دیگری از آزادی رقم زده است.

برای بررسی نظریه آزادی پتیت سیر تحول آثاری که او درباره مفهوم آزادی نوشته را دنبال کرده‌ام و نشان داده‌ام که در هر مرحله چه تحولی در این سیر رخ داده تا نهایتاً در کتاب جمهوری خواهی او به شکل نهایی‌اش رسیده است. پس از آن با رجوع به منتقدان مهم پتیت به بررسی انتقادهای وارد به این نظریه و نیز تأثیرات نظریه آزادی به‌مثابه عدم سلطه بر دیگر فیاسوفان معاصر پرداخته‌ام.

مقدمه: پتیت کیست؟

تجدید ساختمان امروزی نظریه جمهوری خواهی بلندپروازترین معمار خود را در چهره فیلیپ پتیت شناخته است. پتیت دین خود را به جریان فکری ای که از ماکیاولی به روم باستان می‌رسد و در سلسله نوشته‌های مهم کوئینتن اسکینر بازسازی شده است، باز می‌شناسد. اما او الگوی جمهوری خواهانه زندگی سیاسی را چنان انسجام نظام‌مندی بخشیده که تا پیش از این هرگز نداشته است. چارلز لارمر

فیلیپ پتیت^۱ فیلسوف ایرلندی تبار معاصر است که در زمینه‌های فلسفی متنوعی فعالیت دارد او که در ۱۹۴۵ به دنیا آمده مدرک BA و MA خود را از دانشگاه ملی ایرلند و مدرک دکتری خود را از دانشگاه کوئین در بلفاست گرفته است. او در دانشگاه کوئین (۱۹۶۷)، یونیورسیتی کالج دوبلین (۱۹۶۸)، و ترینیتی هال کمبریج (۷۵-۱۹۷۲) درس داده است. پس از بازگشتی کوتاه به یونیورسیتی کالج دوبلین به عنوان استاد فلسفه در دانشگاه برادفورد (۱۹۷۶) برگزیده شد. پتیت در ۱۹۸۳ به «مدرسه تحقیقات علوم اجتماعی» در دانشگاه ملی استرالیا رفت و در آن جا سمت استادی نظریه‌های اجتماعی و سیاسی و استادی فلسفه را بر عهده گرفت. او در طول اقامت در استرالیا تابعیت دوگانه این کشور را نیز کسب کرد. پتیت از سال ۲۰۰۲ تاکنون استاد علوم سیاسی و فلسفه در دانشگاه پرینستون است. پتیت در این دانشگاه دارای کرسی «ویلیام نلسون کرامول» در سیاست و عضو «مرکز دانشگاهی برای ارزش‌های انسانی» است.

¹ Philip Pettit

پتیت در حال حاضر در دو حوزه گسترده فعالیت می‌کند: نخست درباره مبادی و مبانی علوم اجتماعی و اقتصادی، که در این حوزه از پژوهش با مقولاتی از روان‌شناسی (فلسفی) و متافیزیک گرفته تا مباحث متدولوژیک سروکار دارد. دوم نظریه اخلاق و سیاست. او در این حوزه از پژوهش‌های خود با این مسئله اساسی سروکار دارد که نهادهای اجتماعی ما بر چه ارزش‌هایی باید مبتنی باشند؟ و این نهادها چگونه باید برای هر چه بیشتر محقق کردن آن ارزش‌ها سازمان‌دهی شوند. مطالعات او در هر دو این حوزه‌ها گاه صرفاً فلسفی است و گاه با مباحث دیگر هم گره می‌خورد.

پتیت تألیفات پرشماری در زمینه‌های معرفت‌شناسی، فلسفه اخلاق، فلسفه حقوق، و فلسفه سیاست دارد. پتیت تقریباً در تمام زمینه‌های مورد اشاره، به تنهایی یا با همکاری دیگران ابداع و نوشته‌های قابل توجهی داشته است. نظریه وابستگی – به – پاسخ^۱ که او و فرانک جکسون^۲ مطرح کنندگان اصلی‌اش بوده‌اند به عنوان یک نظریه غیر رئالیستی معرفت مورد توجه است. در فلسفه اخلاق – که از حوزه‌های پرکار او است – پتیت به عنوان یکی از مهم‌ترین مدافعان نظریه پی‌آمدگرایی^۳ شناخته می‌شود. او همچنین روایت‌های منحصر به فردی از پاره‌ای مسایل در فلسفه اخلاق دارد که تجدید نظرش در «پارادوکس زندانی» از جمله آنها است. پتیت با پی‌گیری دیدگاه پی‌آمدگرایانه و البته غیرفایده‌باورانه خود، مفهوم مسئولیت^۴ را به عنوان یک مضمون مشترک در اخلاق فردی و جمعی اهمیت بسیار بخشیده است. تا آن‌جا که می‌تواند صورت‌بندی‌های قابل قبولی از اخلاق باور^۵ و اخلاق میل^۶ – با اتکا به همین مفهوم مسئولیت – ارائه دهد.^۷ مضمون مسئولیت که پیوستگی تام با دیدگاه پی‌آمدگرایانه او دارد – همان‌طور که خواهیم دید – تبدیل به محوری اساسی در

^۱ Response-dependence.

^۲ - Fank Jackson.

^۳ - consequentialism.

^۴ - responsibility.

^۵ - belief.

^۶ - desire.

^۷ - Pettit & Smith 1996.

فلسفه حقوق و فلسفه سیاست او هم می‌شود. مطالعات پتیت در فلسفه حقوق^۱ که مقدمه‌ای بر طرح نظریه اصلی او در فلسفه سیاست هم شده تحت عنوان کلی «نظریه جمهوری خواهانه حقوق جزایی» نام گرفته است. در همین آغاز تذکر این نکته لازم است که مفهوم جمهوری خواهی در فلسفه حقوق و به خصوص فلسفه سیاست پتیت را نباید با واژگان رایج جمهوری خواهی در مباحث حاضر سیاسی دنیا خلط کرد. نظریه پتیت از آن‌جا عنوان جمهوری خواهانه می‌یابد که او می‌کوشد مفهوم‌پردازی خود از آزادی را با مفهومی نشان دهد که از آثار جمهوری خواهان در رنسانس ایتالیا و پس از آن فهمیده می‌شود. این استناد که برگرفته از پژوهش تاریخی کوئنتین اسکینر و هم‌فکرانش در مکتب کمبریجی تاریخ است، به پتیت کمک کرده تا نه تنها بر تمایز نظری مفهوم خود از آزادی با مفاهیم مطرح معاصر در مکاتب فلسفه سیاسی لیبرال، لیبرترین^۲ و جماعت‌گرا^۳ تأکید کند، بلکه این امکان را هم به او می‌دهد تا سیر تاریخی تمایز یافتن این مفاهیم را دنبال کند. با این همه جمهوری خواهی پتیت و نظریه آزادی او مبحثی است که فارغ از نسبت‌های تاریخی آن در یک چارچوب فلسفی صرف قابل طرح است.^۴ در واقع همان‌طور که در این مطالعه هم نشان خواهیم داد پتیت پس از «کشف» دیدگاه جمهوری خواهانه در هنگام مطالعات خود در فلسفه حقوق موفق می‌شود زمینه‌ای را شکل دهد که در آن مضامین مورد توجه و دغدغه‌هایش را در حوزه‌های فلسفه اخلاق و سیاست پیوند دهد. این سیر که عمدتاً حول طرح یک نظریه آزادی متمرکز است در سال ۱۹۹۷ به انتشار کتاب مهم او – در واقع مهم‌ترین اثرش تا امروز – یعنی «جمهوری خواهی، نظریه‌ای در آزادی و حکومت»^۵ انجامید. پس از آن پتیت نظریه آزادی جامعی ارائه داد که همان‌طور که خود می‌گوید کوشیده است همچون نظریات کلاسیک آزادی نزد مثلاً هابز و کانت از واژگان و مفاهیمی

^۱ - sf. Braithwait & Pettit 1992.

^۲ - libertarian.

^۳ - communitarian.

^۴ - ر.ک. پتیت ۱۳۸۲، صص ۳-۹.

^۵ - Pettit 1997/99 (پتیت ۱۳۸۲)

استفاده کند که در هر دو زمینه آزادی اراده و آزادی سیاسی قابل استفاده باشند.^۱ پتیت برای بازگشت به چنین رهیافت کلاسیکی دو دلیل مفهومی و متدولوژیک می‌آورد^۲ که بعداً خواهیم دید.

در واقع پتیت تأسیس نظریه خود را با نقد دیدگاه لیبرال به روایت آیزایا برلین آغاز می‌کند (دیدگاهی که بعضاً سابقه آن را به بن‌ژامن کنستان می‌رساند).

روایت تأثیرگذار برلین اساساً در رساله او با نام دو مفهوم آزادی^۳ (در ترجمه فارسی «مفاهیم دوگانه آزادی»^۴) آمده است. در این رساله برلین مفهوم‌های آزادی سیاسی را به دو دسته مثبت و منفی تقسیم می‌کند. روایت آزادی مثبت که به طور خاص روایت‌های هگلی و مارکسی آن موردنظر و هدف حمله برلین است.^۵ آزادی را به معنای خود سروری و آقای خود بودن می‌فهمد: مفهومی که لاجرم الزامات آن موقوف به انکشاف معنای «خود» است. و برلین همان‌طور که خواهیم دید (فصل بعد) می‌کوشد نشان دهد که این احاله مفهوم آزادی به مفهوم خود / نفس / عقل چگونه در نزد اندیشه‌ورزان طرفدار این روایت نهایتاً متوجه نفی آزادی شده است. او می‌خواهد مفهومی از آزادی ارائه دهد که در مقابل چنین انحرافی مقاوم تر باشد: مفهومی که با تعریف یک خود برتر آزادی انسان‌ها را به دست آن نسپارد و افراد را در مقابل خواست این خود برتر که می‌تواند اراده جمعی، تاریخ یا هر چیز دیگر باشد، قربانی نکند. مفهوم برگزیده برلین «آزادی منفی» است یعنی آزادی به مثابه عدم دخالت دیگران در انتخاب و عمل من. برلین بر مقاوم‌تر بودن این مفهوم از آزادی در مقابل دست‌اندازی تأکید می‌کند و نسبت این مفهوم را با ارزش‌های دیگر از جمله قانون می‌کاود. پلورالیسم ارزشی برلین را در همین نقطه با نظریه آزادی او مقایسه می‌کنند.

^۱ - Pettit 2001, p.1.

^۲ - ibid.

^۳ - Berlin 1997/1968/1956.

^۴ - برلین ۱۳۶۸.

^۵ - Thorsen 2004, p 6.

این تقسیم‌بندی و مفهوم منفی آزادی به دلیل بساطت و استواری استدلال پشتیبان آن و البته - دست کم به زعم امثال پتیت - به دلیل دلالت‌هایی که برای برخی سودمند می‌افتد، بسیار نافذ بوده است. اما نظر پتیت این است که این عقیده همان اندازه که نافذ بوده مضر هم بوده است.^۱ او می‌کوشد با ارائه مثال‌هایی از قسم «ارباب مهربانی که در کار برده‌اش دخالت نمی‌کند» کاستی‌های این نظریه را نشان دهد و در مقابل مفهوم «آزادی به مثابه عدم سلطه» را مطرح می‌کند. پتیت که حدود چهار دهه بعد از برلین می‌نویسد امکانات نظری بسیاری برای ارائه نظریه بدیل خود و تضعیف نظر برلین داشته است. هدف مهم او این است که مفهومی از آزادی به دست دهد که در مقابل مفهوم فردگرایانه برلین، مفهومی جمعی از آزادی است. مفهومی که با ارزش‌هایی چون قانون و مفاهیمی چون دولت سازگارتر است.

پتیت نهایتاً می‌کوشد به روشی شبه افلاطونی طرحی از عملکرد و غایات و - البته کم‌تر از افلاطون - نهادهای دولتی به دست دهد که تحقق و گسترش آزادی به مثابه عدم سلطه یگانه هدف آن است. پتیت بر تکافوی ارزش آزادی به مثابه عدم سلطه تأکید دارد و از این راه می‌خواهد برتری نظریه خود را بر نظریات امثال رالز نشان دهد که آزادی را مفهوم و ارزشی کافی نمی‌دانند و در جست‌وجوی راهی برای سازگار کردن آن با ارزش‌های دیگری چون برابری و عدالت هستند. پتیت با این که خود از شارحان رالز است و کتابی در مورد نظریه عدالت او دارد^۲ بر آن است که می‌توان بر آزادی به مثابه عدم سلطه به عنوان آرمانی برای دولت تکیه کرد و کارکردهای دولتی که عدالت و برابری را در دستور دارد از آن گرفت.

هدف مطالعه حاضر

نظریه آزادی پتیت در حوزه فلسفه سیاست پس از آن که به شکل نهایی خود در کتاب جمهوری خواهی طرح شد به نظریه‌ای تأثیرگذار تبدیل شده است. شاید به نسبت

^۱ - پتیت ۱۳۸۲، صص ۶-۳۵.

^۲ - Rawls: A Theory of Justice, Philip Pettit & Chandran Kukathas, Polity Press & Oxford University Press 1990.

نظریات مشابه در دهه‌های پیشین سده بیستم، جمهوری‌خواهی پتیت کم‌تر از سوی صاحبان نظریات دیگر نقد شد؛ که این را برخی ملاکی دانسته‌اند برای کم‌اهمیت بودن آن – چنان که یان‌کارتز از منتقدان پتیت تلویحاً چنین می‌گوید.^۱ اما از طرف دیگر این نظریه توانسته است فیلسوفان و نظریه‌پردازان سیاسی‌ای را که پیش از آن هم بر روی مفاهیم و ارزش‌های سنت جمهوری‌خواهی کار می‌کردند با نظریه فلسفی منسجمی مجهز کند. همچنین این نظریه الهام‌بخش نویسندگان دیگری بوده است که یا مستقیماً به مبحث مشابهی در فلسفه سیاسی پرداخته‌اند^۲ و یا در شاخه‌ای خاص از فلسفه سیاسی (مانند فمینیسم)^۳ مفهوم‌پردازی پتیت را به کار بسته‌اند.

از این گذشته اگر چه نقدهای موجود بر پتیت پرشمار نیستند اما او خود در اکثر آثار مربوط به جمهوری‌خواهی و نظریه آزادی‌اش مفاهیم غالب ارائه شده از سوی نویسندگان نحله‌های دیگر را نقد کرده است و به ویژه کوشیده نشان دهد که چگونه مفهوم او از آزادی با ارزش‌های دیگری چون قانون، برابری و عدالت سازگارتر است. اهمیت این مسئله آن‌جا بیش‌تر نمایان خواهد شد که نشان دهیم تقریباً در تمام نیمه دوم قرن بیستم مباحث اصلی بر سر مفاهیم مختلف آزادی – به ویژه در بین فیلسوفان سیاست تحلیلی – به نحوی با سازگاری یا ناسازگاری مفهومشان از آزادی مربوط می‌شده است.

در واقع پتیت کوشیده است تا صورت‌بندی‌های اصلی غالب‌ترین نظریات فلسفه سیاسی روز – یعنی مکتب لیبرال و مکتب لیبرترین پیوسته با آن – را با طرح مفهوم خود از آزادی به حاشیه براند، و طبیعتاً می‌توان بین میزان رواج فعلی نظریه او و استحکام نظری استدلالش فرق واضحی قایل شد.

هدف مطالعه حاضر ارائه یک صورت‌بندی منسجم از اصل بحث پتیت درباره آزادی – در فلسفه سیاسی – بر زمینه‌های مهم بحث‌های مطرح امروزین است. تأکید ما در اینجا

^۱ - Ian Cartes, 1996 "The Concept of Freedom", Part II, Human Studies Review, Vol 10, No 3.

^۲ - cf. Maynor 2003.

^۳ - Hirschman.

بر «اصل» بحث او در این باره از آن رو است که مباحث پتیت در فلسفه اخلاق و حتی معرفت‌شناسی به نحوی در نظریه آزادی او دخیلند. اما ورود به همه این مباحث و خصوصاً گشایش نظریه آزادی بسط یافته او که شامل هر دو حوزه روان‌شناسی و سیاست می‌شود خارج از مجال چنین مطالعه‌ای خواهد بود. بنابراین می‌کوشم در طرح نظریات حاشیه‌ای رویکردی حداقلی داشته باشم و تنها آن‌جا که لازم است مقولات موازی را طرح کنم تا انسجام کلی بحث از دست نرود.

به این ترتیب در مطالعه حاضر خواهم کوشید با طرح اهم نظریات معاصر در باب آزادی با تأکید مشخص بر نظریه پتیت روشن کنم که هر کدام چه مشخصاتی دارند و با چه مفاهیمی پیوسته‌اند. دورنمای چنین مطالعه‌ای روشن کردن این مسئله است که رویکردهای «تعریفی» آغازین، به ویژه در نظریات مورد بحث، چگونه هسته‌ای از مقدمات قیاسی را در بطن آن نظریه جای می‌دهند که کم و بیش - در رویکردهای سازگار و نزدیک به تمامیت - تکلیف نظریه را در برابر طرح بسیاری از مسایل آینده روشن می‌کند. این نظر که ممکن است بدو کم‌مایه به نظر بیاید از آن رو به دید نگارنده مهم است که تأکیدی مجدد بر اهمیت تعاریف در حوزه فلسفه سیاست دارد.

فصل بندی

در نوشته حاضر پس از فصل اول، فصل دوم یعنی «آزادی: رویکردها و رویارویی‌ها» را می‌خوانید. در فصل دوم، هدف ترسیم فضای غالب بحث‌های معاصر درباره نظریه آزادی است. به همین منظور با طرح جدایی دو مفهوم آزادی منفی - آزادی مثبت آیزایا برلین آغاز می‌کنیم. خواهم کوشید توصیف منسجمی از تفکیک موردنظر برلین و چرایی گزینش خود او از بین این دو مفهوم - یعنی انتخاب آزادی منفی - و پردازش آن به دست دهم. در ادامه فصل نشان می‌دهم که با وجود رویکردهای متفاوت در سنت‌های فلسفی‌ای که خود را لیبرال یا لیبرترین می‌دانند مفهوم برلینی آزادی منفی یعنی آزادی به مثابه عدم دخالت تا چه حد مشترک است. همچنین در این فصل می‌کوشم وجوهی از نظریه آزادی لیبرال که بدآیند پتیت بوده و نهایتاً موجب نقد این نظریه و طرح نظریه‌ای جدید از سوی

او شده است را برجسته کنم. برای رسیدن به اهداف پیش گفته پس از برلین دو مثال مهم دیگر از فیلسوفان خواهم آورد. در میان فیلسوفان لیبرال به دلایلی که روشن می‌شود فردریک فون‌هایک را از این دیدگاه بررسی خواهیم کرد. به علاوه برای این که نقاط حساس بحث بیشتر روشن شود و موارد انتقاد برانگیز فلسفه آزادی لیبرالی برجسته‌تر شود مثالی هم از نحله‌ای کاملاً متفاوت خواهم آورد. این مثال نظریه جی.ای کوهن فیلسوف مارکسیست آنالیتیک است که اتفاقاً با برگرفتن همان مفهوم برلینی آزادی به طور مشخص لیبرتارین‌ها و لیبرال‌ها را نقد می‌کند.

در فصل سوم ابتدا به نقد چارلز تیلور^۱ بر تفکیک آزادی منفی و مثبت برلین اشاره خواهم کرد و سپس گزارشی از نقد اسکینر^۲ را بر این تفکیک خواهم آورد. نقد تیلور از این جهت اهمیت دارد که بنماید نظریه برلین چه نقطه قوتی می‌تواند داشته باشد و نقد اسکینر از آن جهت مهم است که آغازگاه پتیت برای نقد نظریه برلین به شمار می‌رود. اما خاصیت مهم هر دو نقد این است که برخلاف دو نمونه پیشین می‌کوشند اصل مفهوم‌پردازی برلینی را جایگزین کنند بعد از بخش کوتاهی که به این هر دو نقد اختصاص داده شده وارد نقد پتیت بر مفهوم‌پردازی برلین و کلاً نظریه آزادی لیبرال می‌شوم. به این منظور می‌کوشم سیری را که در آن نقد پتیت دقیق‌تر شده و نظریه شخصی او شکل گرفته را با تکیه بر چند نوشته پیش از جمهوری‌خواهی و ترتیب آن‌ها نشان دهم. در این جا ضمن طرح اساس نظریه پتیت خواهم کوشید جایگاه مفاهیمی چون عاملیت،^۳ مسئولیت و اعاده‌پذیری^۴ را در سیر نظری او نشان دهم. به عنوان مشخصه اصلی نظریه پتیت روشن خواهم کرد که به چه معنا مفهوم آزادی او – همان طور که خود ادعا می‌کند – جمعی است در حالی که مفهوم برلینی فردی است. تبعات جمعی یا فردی بودن این آزادی‌ها در معنایی که خواهد آمد، از ملاک‌های مهمی است که از آن می‌توان قوت و ضعف این

^۱ - Taylor 1997/1979.

^۲ - Skinner 1984.

^۳ - agency.

^۴ - resilience.

نظریه‌ها را قضاوت کرد. فصل سوم با طرح شمایی مجمل از نظریهٔ آزادی جامع پتیت آن گونه که در کتاب «نظریهٔ آزادی»^۱ او آمده است پایان می‌یابد. در این قسمت به تقسیم‌بندی سه‌گانه‌ای که او از مفهوم‌پردازی آزادی بر مبنای عاملیت، انتخاب و عمل و بررسی هر یک توجه ویژه‌ای خواهیم داشت.

در فصل چهارم و پایانی این نوشته به بررسی انتقادی نظریهٔ پتیت با ارجاع نظریات مطرح شده در فصل دو و نیز نقدهایی بر کتاب جمهوری‌خواهی پتیت که از سوی متفکران لیبرال و لیبرتارین نوشته شده می‌پردازم. در این فصل همچنین می‌کوشم با آوردن برخی از نظرات موافقان پتیت و جوهی از نظریه را که بر نظر سایرین مهم آمده است باز نمایم. این فصل با جمع‌بندی نقاط قوت و ضعف نظریه آزادی پتیت و اشاره به پرسش‌های بازی که در مقابل آن است پایان می‌یابد.

^۱ - Pettit 2001.

آزادی؛ رویکردها و رویارویی‌ها

معنی کلمه جدید آزادی که تمام انبیا حکما و علمای دنیا مستقیم و غیرمستقیم برای تکمیل معنی آن کوشیده‌اند و ما تازه با هزار تردید و لکننت اسم آن را به زبان جاری می‌کنیم، همین است که مدعیان تولیت قبرستان ایران کمال انسان را به معرفی‌های حکیمانه خودشان محدود نکرده و اجازه فرمایند نوع بشر به همان وسایل خلقتی در تشخیص کمال و پیروی آن بدون هیچ دغدغه‌خاطر ساعی باشند. معنی کلمه آزادی که قرن‌هاست در تحصیل آن سیل‌های خون در پستی‌ها و بلندی‌های دنیا جاری است فقط تحصیل چنین اجازه یا استرداد همین حق مطلق و ملک خالص‌الملکیه بشری است.

روزنامه *صوراسرافیل*، سر مقاله شماره دوازده

اگر چه گفتارهای دانشگاهی فلسفه سیاست معمولاً خالی از شورانگیزی کلام آتشین امثال میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل است - که خواندیم - و اگر چه به ویژه در سنت انگلوساکسون و تحلیلی گاه چنان با تحلیل دقایق مفهومی سروکار پیدا می‌کنیم که از فرط ملالت خواندن و پی‌گرفتن استدلال‌ها مشکل می‌شود، اما باید گفت که در ورای این متن‌های پر جزئیات اغلب می‌توان انگیزه‌های زنده و پرخونی را یافت که الهام‌بخش ظرایف استدلال این فیلسوفان بوده‌اند. چنان که در مقدمه گفتیم پتیت می‌کوشد تا بدیلی برای مفهوم غالب لیبرالی آزادی در قرن حاضر به دست دهد. در فصل حاضر علاوه بر آیزایا برلین که در واقع مروج اصلی ایده عدم دخالت در قرن بیستم است دو فیلسوف دیگر هم مطرح می‌شوند و مفهوم‌های آنها از آزادی را بررسی می‌کنیم. قصد این است که نشان دهیم چگونه با وجود این که هر سه این فیلسوفان از مفاهیم بنیادی بسیار نزدیکی برای آزادی استفاده می‌کنند؛ مفاهیمی که همه به «آزادی به مثابه عدم دخالت» بازگرداندنی است، اختلاف‌های ناگذشتنی‌ای دارند. این امر به ویژه در مورد هایک و کوهن بسیار مشهودتر است. آوردن گوشه‌ای از شرح زندگی هر یک از آنها برای این است که زمینه احتمالی‌ای

که موجب موضع‌گیری‌های متفاوت آن‌ها در این مورد است روشن‌تر شود. هایک که متولد آخرین سال قرن نوزدهم است دوران فعال فکری خود را صرف مبارزه با سنت چپ اروپایی در تمام وجوه آن کرده است: مبارزه‌ای که در آن حتی مفهوم متداول عدالت اجتماعی را هم نفی می‌کند. در مقابل کوهن که در اواخر نیمه اول قرن بیستم به دنیا آمده و از همان آغاز در محیطی مارکسیسی رشد یافته است. هایک مبارزه خود را با مفاهیم سوسیالیستی - مارکسیستی با اتکا به ارزش و مفهوم آزادی به پیش می‌برد. اگر چه در زندگی‌نامه‌های مختصری که آورده‌ام این مجال نبوده که به دقت نشان دهم اما کم و بیش پیدا است که «فاتح قرن» اندیشه هایک بوده است. در مقابل کوهن که مهم‌ترین اثرش تا اواخر دهه ۱۹۷۰ - که مشهورترین اثرش تا امروز نیز هست - نظریه تاریخ کارل مارکس: یک دفاع^۱ بوده است، در همین سال‌ها به تحلیل مفهوم آزادی روی می‌آورد. آن‌جا که هایک و فیلسوفان هم مشرب او سعی دارند نشان دهند که آزادی با مفاهیمی چون عدالت و برابری ناسازگار است، تلاش کوهن این است که نشان دهد در وضعیت‌های نابرابر، این آزادی - آزادی فرودستان - است که نقض می‌شود. بر زمینه این هر دو می‌توان برلین را بازیافت که با تکیه‌اش بر پلورالیسم ارزشی و استدلال برای آن بر تنازع این ارزش‌ها صحه می‌گذارد اما مانند هایک به نفی یکی به نفع دیگری رای نمی‌دهد بلکه مدعی است که ما همیشه در برابر انتخابی از پیش نامعین بین این ارزش‌ها قرار خواهیم داشت.

کوهن از سنتی می‌آید که آزادی را در درجه نخست اهمیت نمی‌گذاشته است. اما او با تجدیدنظر در پیشینه این سنت برابری طلب^۲، آزادی را به عنوان مؤلفه‌ای اصلی به آن برمی‌گرداند. با این همه می‌بینیم که مفهوم پردازی‌های او هم خالی از مشکل نمی‌ماند. کوهن - چنان که گفتیم - باز هم از همان «اتم» مفهوم عدم دخالت در ساخت «ملکول» مفهوم خود از آزادی استفاده کرده است.^۳

^۱ - Cohen, G. H. 1978, *Karl Marx's Theory of History: A Defence*, Oxford, Clarendon Press.

^۲ - egalitarian.

^۳ - این تعبیر اتم و ملکول از جرمی والدرون است در مقاله‌ای که در نقد پتیت نوشته و اشاره به آن در فصل آخر خواهد آمد.

امید من این است که با اتمام این فصل خواننده هم قدری با قابلیت‌های تبیینی وسیع مفهوم عدم دخالت آشنا تر شود و هم دیدی نسبت به کاستی‌ها و عدم تعیین‌های آن پیدا کند. به علاوه انتخاب این نمونه‌ها چنان است که واضح باشد بحث بر سر آزادی بیش از هر چیز بحث بر سر تنازع آزادی با دیگر ارزش‌ها - یا ادعای تنازع آن - بوده است. من در این جا البته شاید مهم‌ترین فیلسوف سیاسی این حوزه را نادیده گرفته‌ام: جان رالز^۱، اما دلیل آن واضح است. بحث رالز آن قدر پر جزئیات و بنیادی است که نمی‌توان به حجمی چون حجم اختصاصی داده شده به گزینش‌های فعلی برای آن اکتفا کرد. در عوض کمک کوچکی از او می‌گیریم.

چرخش پتیت از مفهوم عدم دخالت به عدم سلطه که بعداً به تفصیل به آن خواهیم پرداخت را باید یکی از نمونه‌های خوب کارکرد فلسفه سیاست دانست. مسئله مفهوم عدم دخالت این است که به خودی خود در بحث‌هایی که خواهیم دید کفایت نمی‌کند. از طرف دیگر چنان که پتیت هم در جمهوری خواهی می‌گوید، و در همین نمونه‌ها هم می‌بینیم، عدم دخالت به مفهومی رایج تبدیل شده است و پتیت البته این رواج را مضر می‌داند. به این ترتیب ما با مفهوم آزادی سیاسی‌ای روبه‌رو هستیم که به رغم رواج خود گسست‌های فراوانی دارد. این همان جایی است که ما به گفته رالز باید به فلسفه سیاسی رجوع کنیم: «ما زمانی به فلسفه سیاسی رجوع می‌کنیم که درک سیاسی مشترکمان، چنان که والزر^۲ ممکن است تعبیر کند، دچار گسست می‌شود و نیز زمانی که ما با مفاهیم خودمان دچار تنش می‌شویم.»^۳ در چنین موقعیت‌هایی ما به مفاهیم انتزاعی‌تر برمی‌گردیم: وقتی در حوزه مفاهیم مشترک عمومی توافق از دست رفت باید به حوزه‌ای برگردیم که احتمالاً هنوز امکان توافق وجود دارد^۴ و چون عدم توافق با وجود مشترک بودن مفاهیم رخ داده است پس قاعدتاً دلایلی ابژکتیو داشته است. انضمام دلایل ابژکتیو به مفاهیم مشترک ما است که

^۱ - John Rawls.

^۲ - Michael Walzer.

^۳ - Rawls 1996, p. 44.

^۴ - ibid, p. 46.

توانسته مصداق‌ها یا تعابیر متفاوتی به این مفاهیم بدهد که ما دیگر بر سر اساس مشترک بودن خود این مفاهیم هم توافق نداشته باشیم؛ در واقع فهم‌مان از مفاهیم مشترک یکی نباشد. در این صورت حیطه مفاهیم انتزاعی‌تری که مفاهیم مورد بحث از آن اشتقاق یافته‌اند می‌تواند هنوز مشترک باشد - چون عوامل ابژکتیو تفرق فهم مستقیماً به آن مفاهیم منضم نشده‌اند.

به نظر می‌آید که در چرخش مفهومی پتیت چیزی از این کارکرد فلسفه سیاست می‌توان یافت. پتیت پس از جایگزینی مفهومی خود است که می‌کوشد - در جمهوری خواهی - نشان دهد که چگونه مفهوم او از آزادی مشکلات مفهوم پیشین را خصوصاً در بحث تقابل ارزش‌ها ندارند.

برلین و مفاهیم دوگانه آزادی

آماج باستانیان همانا تقسیم قدرت اجتماعی میان همه شهروندان کشور بود و این را آزادی می‌نامیدند. آماج مدرن‌ها همانا امنیت در بهره‌مندی‌های خصوصی است و تضمین این بهره‌مندی‌ها از سوی نهادها را آزادی می‌نامند.

بنژامن کنستان

درباره آزادی باستانیان در سنجش با آزادی مدرن‌ها^۱

ایزایا برلین (۱۹۹۷-۱۹۰۹) سوای دستاوردهای نظری‌ای که داشته است خصایصی دارد که او را به گونه‌ای در میان فیلسوفان سیاست هم‌عصر خود ممتاز می‌کند. برلین که اصالتاً تبار روس دارد کودکی خود را در سال‌های پرآشوب روسیه که به انقلاب اکتبر ختم شدند گذرانده است. خانواده متمول برلین اگر چه چندان گزندی از انقلاب ندیدند و نهایتاً به انگلستان مهاجرت کردند، اما از همان آغاز برلین را در نگرانی‌های خود نسبت به مشی اقتدارگرایی انقلابیون شریک کردند. او خود نیز خاطره‌ای تأثیرگذار از مشاهده پلیسی تزاری دارد که مردم او را به زور می‌برده‌اند تا ظاهراً اعدامش کنند. چنان که خود می‌گوید این صحنه «وحشت مادام‌العمر از خشونت بدنی» را به او القا کرده است (جهانبگلو ۱۳۷۱، ص

^۱ - این رساله به ضمیمه این کتاب چاپ شده است: کریژل، بلاندن ۱۳۸۰، درسنامه‌های فلسفه سیاسی، ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران: فرهنگ و اندیشه. برای نقل بالان ک: ص ۲۲۹.

۱۹). سپس سال‌ها بعد، در ایام جنگ جهانی دوم که بسیاری از دانشگاهیان انگلیسی به مشاغلی مرتبط با جنگ فراخوانده شدند، برلین هم سمتی دیپلماتیک یافت که طی آن به روسیه استالینی هم سفر کرد. از جمله حاصل این سفر گزارشی بود که از وضع فرهنگی روسیه در خفقان به دولت بریتانیا داد - که بعدها منتشر شد^۱ - و نیز چند ملاقاتی که با پاسترناک و آخمتوا داشت؛ دیدارهایی که تزییقات موجود بر آن‌ها را افزایش داد. او همچنین چند تن از اعضای خانواده‌اش را در یهودکشی نازی‌ها از دست داد.

این‌ها زمینه‌هایی بود که می‌توانست فیلسوف آکسفوردی را که پیش از آن مهم‌ترین مقالات فلسفی صرف‌اش را در نظریه معنا و نقد تقلیل‌گرایی پوزیتیویستی نوشته بود، و بیش از هر چیز علاقمند به کاوش در تاریخ اندیشه‌ها بود، به کار صورت‌بندی مفهوم آزادی فردی بکشاند. به این ترتیب برلین شناخته شده‌ترین و شاید تأثیرگذارترین رساله فلسفه سیاسی خود را در قالب سخنرانی افتتاحیه‌اش هنگام انتساب به سمت استادی کرسی چیچلی^۲ درباره نظریه‌های اجتماعی و سیاسی، به تفکیک بین دو مفهوم آزادی اختصاص داد. تفکیک بین مفهومی از آزادی که به عقیده او بسیار مستعد سوءتعبیر بود و می‌توانست به اسم تعالی یا تکامل به سپردن مهار آدمیان به دست دیکتاتوری‌ها منتهی شود، و مفهومی که برای پرهیز از این آسیب، با وسواس، هر گونه دخالت در فعل و انتخاب آدمیان را منافی آزادی می‌دانست. برلین بعدها در مصاحبه‌ای با استیون لوکس با اشاره به انتقادهای بسیاری که از سوی متفکران چپ و راست بر این رساله وارد شد می‌گوید که او می‌خواست که این رساله به عنوان «کنکاشی کاملاً ضد مارکسیستی» فهمیده شود.^۳ این نکته‌ای است که اهمیت آن اغلب از دید خواننده امروزی که در رساله «دو مفهوم آزادی بیشتر با قضاوت درباره آرای فیلسوفان پس از کانتی و یا آرای افلاطون و ارسطو در باب نفس رو به روات - و نام

^۱ - ترجمه این نوشته در شماره ۱۷ فصل‌نامه بخارا به قلم عزت‌الله فولادوند آمده است.

^۲ - Chichlele Chair. اولین عهده‌دار این کرسی که تا پیش از انتصاب برلین در این کرسی تدریس می‌کرد، داگلاس کول (Douglas Cole)، از نخستین سوسیالیست‌هایی بود که در آکسفورد سمت استادی یافت.

^۳ - Thorsen 2004, p. 6.

اندکی از مارکس می‌خواند - پوشیده می‌ماند. اهمیت زمینه و انگیزه‌ای که آوردیم وقتی به بحث در باب مفهوم‌های آزادی و ارتباطشان با ارزشهای دیگر می‌رسیم روشن خواهد شد.

مسئله موجبیت

برلین هم مانند بسیاری از فیلسوفان سیاسی دیگر لازم می‌بیند که در ابتدا بحث خود در حوزه آزادی سیاسی را با بحث متافیزیکی «آزادی اراده»^۱ مرزبندی کند. مسئله مهم در ارتباط با آزادی اراده یا موجبیت اعمال انسانی که برلین در رساله ناگزیری تاریخ (برلین ۱۳۶۸، صص ۲۳۱-۱۳۳) به آن می‌پردازد، در درجه اول تأثیری است که قبول موجبیت می‌تواند در سایر باورها و کل نظام فکری ما داشته باشد. در ناگزیری تاریخ برلین به بحث با قائلان به موجبیت تاریخی - مشخصاً هگلی‌ها و مارکسیست‌ها - می‌پردازد اما نه از زاویه نفی موجبیت، بلکه عناصر این باور را تحلیل مفهومی می‌کند. به نظر او اعتقاد به قوانین تخطی ناپذیر تاریخ «ریشه عمیق» متافیزیکی دارد که به دیدگاه کهن غایت‌انگاران برمی‌گردد: این اعتقاد که «انسان و مخلوقات زنده دیگر - و شاید جمادات هم - گذشته از وجود محسوس خود نقشی نیز بر عهده دارند.» (برلین ۱۳۶۸، ص ۱۴۶). آماج برلین البته موجبیت به طور مطلق نیست: نفی کلی موجبیت، اراده را نفی و آزادی و مسئولیت را هم بی‌معنا می‌کند (برلین ۱۳۶۸، ص ۱۵). هدف او این است که نشان دهد «موجبیت کلی» یعنی اعتقاد به تعیین یافتگی تک‌تک اعمال بشری به وسیله سلسله پیوسته‌ای از علت‌ها - که نهایتاً به خارج از انسان ختم خواهد شد - چه تبعاتی برای نظریه اخلاقی ما تواند داشت؛ این در ضمن آن است که برلین دلایل اقامه شده در اثبات جبر را هم فاقد قطعیت می‌داند (برلین ۱۳۶۸، ص ۱۱). اعتقاد برلین در این باب همان‌طور که برخی شارحان آثارش هم تأکید کرده‌اند (گری ۱۳۷۹؛ ص ۲۱-۲۰) نفی «سازگار باوری» است: یعنی این که ما به موجبیت کلی اعتقاد داشته باشیم و در عین حال فکر کنیم با معنا است که برای انسان‌ها - با وجود این قسم از موجبیت - می‌توان وظیفه اخلاقی یا باید و نبایندی تصور

^۱ - free will.

کرد. به نظر برلین اعتقاد به مسئولیت اخلاقی و جبر با هم قابل جمع نیستند؛ ممکن است هر دو بی‌پایه باشند اما هر دو نمی‌توانند صحیح باشند (برلین ۱۳۶۸، ص ۱۳). اگر همه رویدادها متعین باشند ستایش و نکوهش اخلاقی نابه‌جا و بی‌معنا خواهد بود (همان، ص ۱۹). و نه تنها ستایش و نکوهش بی‌معنا است بلکه هر گونه نظام اخلاقی - که بالمآل مشتمل و مبتنی بر ستایش برخی کردارها و نکوهش پاره‌ای دیگر است - بی‌معنا است و بنابراین معنادار بودن هر بحثی در فلسفه سیاست و اخلاق هم‌گونه‌ای از آزادی را پیش‌فرض گرفته است (همان، ص ۲۶). به این ترتیب برلین با تأکید بر بی‌حجتی موجبیت کلی، و تبعات زبانی و نظری آن زمینه را برای گشایش بحث آزادی در حوزه اخلاق و سیاست مهیا می‌کند.

آزادی منفی، آزادی مثبت

اما چرا برلین بحث خود را مانند پیشینیان قرن نوزده و هجدهمی‌اش صرفاً با در میان نهادن یک مفهوم منتخب آزادی و شرح آن طرح نمی‌کند؟ چرا به تفکیک دو مفهوم آزادی می‌پردازد؟ برلین به درستی تأکید می‌کند که بحث از آزادی در واقع به نوعی بحث از اجبار است؛ بحث آزادی سیاسی در واقع بحث از این است که اجبار تا چه حد مجاز است؟ (برلین ۱۳۶۸، ص ۲۳۶). و این در واقع بحث از چگونگی حکومت است نکته مهم در این جا برای برلین این بود که خود را در مقابل گفتاری از آزادی می‌دید که به زعم او بسیار پذیرای احاله به استبداد بود. پس مسئله گفتار استبدادی واضح نبود بلکه گفتاری از آزادی در میان بود که مستعد استبداد بود بنابراین همان‌طور که کارتر هم اشاره می‌کند برلین دریافته بود «از آن‌جا که شمار اندکی از مردمان ادعای مخالفت با آزادی دارند، شیوه تفسیر و تعریف این واژه می‌تواند دلالت‌های سیاسی مهمی داشته باشد»^۱

به این ترتیب برلین دو مفهوم رایج از آزادی را برمی‌گزیند و روبه‌روی هم قرار

می‌دهد:

^۱ - Carter 2003.

نخستین از دو مفهوم سیاسی آزادی که من آن را به پیروزی از دیگران «مفهوم منفی» خواهم نامید در پاسخ به این سوال مطرح می‌شود: چیست و کجاست آن قلمرویی که در محدوده آن شخص یا گروهی از اشخاص عملاً آزادی دارند یا باید آزادی داشته باشند) تا بدون دخالت دیگران آن چه را بخواهند عمل کنند و آن چنان که می‌خواهند باشند؟ اما مفهوم دوم آزادی که من آن را «مفهوم مثبت می‌نامم در پاسخ به این سوال مطرح می‌شود: منشاء کنترل یا نظارت که می‌تواند کسی را وادار سازد که به فلان طرز خاص عمل کند یا فلان طور معین باشد چیست و کیست؟ (برلین ۱۳۶۸، صص ۷-۲۳۶. تأکیدها از من است).

همان‌طور که از متن برلین برمی‌آید او خود تعابیرش را وامدار دیگران می‌داند. در مورد نسبت دادن اصطلاحات «مثبت» و «منفی» به آزادی، کارتر^۱ معتقد است که سابقه‌اش دست کم به کانت^۲ می‌رسد. اما در مورد تقسیم محتوایی آزادی سیاسی به این دو گونه بسیاری سابقه آن و منشاء الهام آن را در رساله درباره آزادی باستانی در سنجش با آزادی مدرن‌ها (کنستان ۱۳۸۰) می‌دانند. خود برلین هم بحث کنستان را درباره زیان‌ها و آسیب‌های محتمل آزادی مثبت (برای کنستان آزادی باستانی) و ترجیح آزادی منفی (آزادی مدرن‌ها) بهترین بحثی در این مورد می‌داند که او دیده است (جهانبگلو ۱۳۷۱، ص ۶۲).

تورسن^۳ معتقد است که پتیت و اسکینر الهام‌بخش برلین برای این تقسیم‌بندی را لند^۱ می‌دانند. با این حال به نظر می‌رسد که تورسن دلالت‌های بحث پتیت در مورد

^۱ - Carter 2003.

^۲ - کارتر دقیقاً اشاره نمی‌کند که به کدام موضع از آثار کانت نظر دارد اما این مورد را به وضوح می‌توان یافت: «همان سان که اراده نوعی از علیت موجودات زنده است تا آن جا که خردمند باشند، آزادی آن چنان خصیصه‌ای از این علیت است که به وسیله آن بتواند مستقل از تعیین‌شوندگی توسط علت‌های بیگانه عمل کند، ... تعریف بالا از آزادی منفی است... اما این تعریف به مفهوم مثبتی رهنمون می‌شود... آزادی اراده ... یعنی همان خاصیت اراده‌ای که نسبت به خودش یک قانون باشد...» کانت، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، تهران: خوارزمی، صص ۵-۱۰۴.

^۳ - Thorsen 2004, p 6.

چگونگی جایگزین شدن تاریخی مفهوم لیبرالی آزادی با مفهوم جمهوری خواهانه آن را، با این مسئله یافتن سابقه‌ی تقسیم آزادی به مثبت و منفی اشتباه گرفته است.^۲ در واقع پتیت هیچ اشاره مستقیمی در این بحث‌ها در مورد این که منشا الهام برلین لیند باشد ندارد به علاوه او در جای دیگری مشخصاً آزادی منفی را مفهومی کنستانتی - برلینی می‌خواند.^۳ در شکل پرسشی عناصر موردنظر برلین برای نقد هر دو مفهوم - همان‌طور که خواهیم دید - روشن‌تر بیان می‌شوند. او البته کمی جلوتر برای هر دو مفهوم صورت‌بندی‌های دقیق‌تر و اخباری‌تری به دست می‌دهد. در مورد آزادی منفی می‌گوید:

آزادی در این معنی آزادی از چیزی است یعنی محفوظ ماندن از مداخلات غیر در داخل مرزی که هر چند متغیر است. ولی قابل شناسایی است (برلین ۱۳۶۸، ص ۲۴۳).

و مفهوم آزادی مثبت را هم این گونه بیان می‌کند:

معنی مثبت آزادی از تمایل فرد به این که آقا و صاحب اختیار خود باشد برمی‌خیزد (همان، ص ۲۴۹).

به این ترتیب آزادی منفی به معنای مصون بودن فرد از دخالت دیگران در اعمال او است و آزادی مثبت آقا و سرور خود بودن.

در تدقیق مفهوم آزادی منفی برلین تأکید می‌کند که نفی آزادی به مثابه عدم دخالت - یعنی آزادی منفی - مستلزم «دخالت عمدی» دیگران در قلمرو فعالیت‌های ما است (برلین ۱۳۶۸، ص ۲۳۷). به این ترتیب او با تصریح بر مفهوم عمدی بودن دخالت دیگران در نفی «آزادی سیاسی»، مفهوم خود را از مفاهیم دیگری که هر گونه محدودیت از جمله محدودیت‌های طبیعی یا ضعف‌های فردی را نافی آزادی سیاسی می‌دانند، جدا می‌کند.

^۱ - John Lind.

^۲ - برای مثال رجوع کنید به پتیت ۱۳۸۲، صص ۷۳-۸۹ و نیز ۲۰۰۱، pp 144-9.

^۳ - Pettit 1993, p 15.